شهرآرا

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: میدان شهدا، نبش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی: ۵-۳۷۲۸۸۸۸۱
- نمابر: ۳۷۲۳۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹



SHAHRARANEWS.IR

سال چهاردهم

۲۶ مهر ۱۴۰۱

۲۱ ربیع‌الاول ۱۴۴۴

شماره ۳۷۸۶

سه‌شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۵۴٪ ↓ ۱۱° ↑ ۲۴°

صبح ۱۶ | ظهر ۲۳ | عصر ۱۹ | شب ۱۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۱۶:۴۱ | نیمه شب شرعی ۲۲:۳۴:۳۵

غروب آفتاب ۱۶:۵۲:۰۲ | اذان صبح فردا ۰۴:۱۷:۵۷

اذان مغرب ۱۷:۱۰:۳۲ | طلوع آفتاب فردا ۰۵:۴۲:۱۵

آشیال

آیاتی سرخ، آیاتی نارنجی



حامد عسکری

شاعر و نویسنده

شام را خورده‌ایم. بچه‌ها باید زود بخوابند تا فردا برای مدرسه بتوانند راحت بیدار شوند. شستن ظرف‌ها با من است. نفیسه فایلی دارد که باید ویرایش کند و برساند به ناشر. می‌رود توی اتاق، پشت میز کارش. بچه‌ها می‌خوابند. آب جوش است. یک چای می‌گذارم تا دم بکشد. شستن ظرف‌ها هم تمام است. صبح توی یک ماجرای کاری با یک مجموعه بحثم شده است و از دستشان دلخورم. مانده‌ام بگویم از این کارشان دردم آمده و کم‌توقعی‌ام شده است یا نه.

گفتنش معایبی دارد و نگفتنش معایبی. از صبح دارم بالاوپایین می‌کنم و نتیجه‌ای دست نمی‌دهد. ظرف‌ها تمام می‌شود. چای را می‌ریزم. یک نبات چوب‌دار می‌اندازم داخلش و می‌نشینم جلوی تلویزیون. خب، طبیعتا شبکه مستند.

عاشق مستند هستم؛ مستند طبیعت و حیات‌وحش چه بهتر! شانسم گرفته است. یک مستند با قاب‌های شاهکار درباره روباه‌ها؛ گونه جانوری بی‌نظیر و بامزه‌ای که معروف است به دودره‌باز و مکار. براق می‌شوم ببینم درباره این خاصیت روباه‌ها هم چیزی می‌گوید یا نه. مستند دارد خوب پیش می‌رود.

قاب‌های محشری دارد و متنی هم که گوینده رویش می‌گوید، جذاب است و کشش و ریتم دارد. مسیر مستند می‌رسد به بیماری‌های روباه‌ها و بعد با پزشک روباه‌ها گفت‌وگو می‌کند.

وسط گفت‌وگوست که ناگهان یکی دوان‌دوان وارد بیمارستان روباه‌ها می‌شود و یک روباه نارنجی قشنگ توی بغلش دارد. حیوان بیچاره پایش توی فنس‌های بغل جاده گیر افتاده و هرچه بیشتر تقلا کرده است که رها بشود، مفتول فنس بیشتر کشیده شده است و پایش خون‌چکان و شکسته است.

دکتر، روباه را روی میز معاینه می‌گذارد و با گاز استریل خون را پاک می‌کند. اینجای فیلم است که ناگهان میخکوب می‌شوم. از صبح دنبال نشانه‌ای بودم که بگویم یا نه. که داد بزنم که آخ بگویم یا نه و طبیعت یا بهتر بگویم خالق طبیعت جوابم را می‌دهد. گوینده مستند جمله را می‌گوید و با طعم گرم و معطر چای، نرم‌نرم می‌بلعمش و تا به جانم بنشیند، گوینده می‌گوید: از دکتر می‌پرسم من سگ دارم. سگ وقتی زخم می‌خورد یا جایی‌اش می‌شکند، خیلی تقلا دارد و زوزه و ناله می‌کشد.

ولی این روباه خیلی آرام است و قشنگ دل سپرده است به درمان. پزشک لبخند می‌زند و می‌گوید: روباه که زخم می‌خورد، نه تکان می‌خورد و نه ناله می‌کند؛ چون ناله کردن یعنی خبر کردن همه که آی‌ی‌ی! من دارم درد می‌کشم. بدنم ضعیف شده است. دارد خون از من می‌رود و این در جنگل یعنی اینکه دشمنان من بیایید. بیایید و کار را تمام کنید.

چای دوم را می‌ریزم. بقیه مستند را ول می‌کنم و می‌روم توی تراس. از صاحب نشانه تشکر می‌کنم که گاهی زخم پای روباهی در کانادا می‌شود یک آیه از سمت خدا برای تو در تراس آپارتمانی حوالی میدان انقلاب در تهران.

به قلم میرزاابراهیم خان شکسته‌نویس

مسافر نوشت

آفتاب بی‌رمق صبح پاییزی



عکاس و نویسنده

حمید سبحانی

صبح‌های پاییز با اینکه هوا آفتابی است، گویا پرتو خورشید کسل‌تر و بی‌رمق‌تر از آن است که یخ اول صبح آدم‌ها را باز کند و قلنجشان را بشکند؛ این است که توی واگن‌های قطارشهری، اوایل صبح بیشتر سکوت است تا همهمه و صحبت.

پیرمرد، ایستگاه پارک ملت سوار شد. لاغراندام بود با چهره‌ای آفتاب‌سوخته. خودش را رساند به جایی از واگن که تراکم کمتری بود؛ دایره‌ای کوچک دستش گرفت و شروع کرد به زدن و خواندن اشعاری با لهجه محلی.

چند دقیقه‌ای نواخت و خواند اما کسی توجهی نکرد. جماعتی در چرت بین راه بودند و جماعتی سرشان روی گوشی تلفن همراه بود که این گروه دوم، سر از گوشی یا گوش از هندزفری برنداشتند تا هنر پیرمرد را ببینند.

پیرمرد به ناچار دست از خواندن کشید و کنار یک جوان ایستاد. مرد جوان با جدیت به گوشی خود خیره شده بود. پیرمرد هم آرام جذب گوشی جوان شد و چشمانش را انداخت روی گوشی او.

چند لحظه بعد تحت‌تاثیر چیزی که در گوشی درحال پخش بود، پیرمرد ناخودآگاه چهره‌اش درهم شد و گفت: «اووووووووخ اُه اُه...!». جوان با تعجب نگاهی به پیرمرد انداخت و گفت: «برو اون ور عموجان!» و بعد به‌سمت دیگری چرخید. پیرمرد آمد روبه‌روی پسر نوجوانی ایستاد که هندزفری توی گوشش بود، کلاه هودی سیاهش را روی سر کشیده بود و سرش را تکان می‌داد.

پیرمرد با تعجب به شمایل و حرکات نوجوان نگاه می‌کرد. پسر که متوجه نگاه پیرمرد شد، هندزفری را از توی گوش‌هایش درآورد و گرفت سمت پیرمرد. گفت: «عمو! دوست داری گوش کنی؟» پیرمرد فقط لبخندی زد. پسر هندزفری‌ها را توی گوش‌های پیرمرد گذاشت و گفت: «عمو! حسابی گنگ این آهنگ بالاست. باهاش فاز بگیر!» موسیقی که توی گوش‌های پیرمرد پخش شد، مدام شکل چشم‌ها و گره ابرو و پیشانی‌اش را تغییر می‌داد.

هندزفری را از توی گوشش درآورد و داد دست نوجوان و بعد دست‌هایش را گذاشت روی گوش‌هایش و مثل وقتی که هوا می‌گیرد، چندبار فشار داد. پسر گفت: «اع عمو! حال نکردی باهاش؟»

پیرمرد فقط دست‌هایش را تکان داد و بعد رفت کنار در واگن چُندک زد و خیره شد به درختان زیتون تلخ و معدود درختان توت قدیمی وسط بولوار وکیل‌آباد که قطار از کنارشان می‌گذشت. زیر لب آهنگین زمزمه کرد: «به غربت می‌فرستد چرخ گردون بی‌سبب ما را/نمی‌دانم پی روزی فرستد یا اجل ما را؟»

مناجات و حکایات

نقل است که یک‌بار در مناجات گفت: الهی! در هرچه مرا بیازمایی، در آن راستم یابی و در آن تسلیم کنم و دم نزنم. درحال دردی بر وی مستولی شد که جانش برخاست آمد و او دم نمی‌زد. بامدادان همسایگان گفتند: ای شیخ! دوش تو را چه بود که از فریاد تو، ما را خواب نیامد و او هیچ دم نزده بود اما صورت جان او بر صورت او آمده بود و به گوش مستمعان رسیده تا حق تعالی بدو باز نمود که خاموشی، خاموشی باطن است. اگر به حقیقت خاموش بودنی همسایگان را خبر نبودی چیزی که نتوانی، مگوی.

نقل است که یک‌بار این بیت می‌گفت:

لیس لی فیماسواک حظ

فکیف ما شئت فاختبرنی

تذکرة‌الاولیای عطار / بخشی از ذکر سمنون محب قدس‌ا... روحه‌العزیز.

اول شخص

یک شهید و ۲مزار

به یاد شهید وحدت، رجبعلی محمدزاده، هم‌زمان با سالروز پروازش



آزاده چشمه سنگی

نویسنده

بعد از یک هفته بی‌خبری، با لباس بلوچی پاره و صورت آفتاب‌سوخته و لب‌های ترک‌خورده، به خانه آمد. در ماموریت بود. بی‌آنکه گلویی تازه کند، رفت برای استراحت. هنوز سرش به زمین نرسیده بود که تلفن همراهش زنگ خورد. از تمام وجودش، فقط غبار راه برای اهل خانه باقی ماند. کفش‌هایش هنوز گرم پاهایش بود که دوباره بندهایش را سفت کرد و به ماموریت تازه‌ای رفت. روزی هم که پیشنهاد استانداری خراسان شمالی را به او دادند، دلش رضا نداد پیراهن سپاه را آویز بند رخت کند و لباسی را که امید شهادتش را در تاروپود آن می‌دید، از تن بیرون بکشد. رجبعلی، مرد میانه میدان بود؛ چه آن روزهای نوجوانی‌اش که هم‌زمان با اوج‌گیری انقلاب اسلامی، در کف خیابان‌ها گوش به فرمان حضرت خمینی(ره) برابر رژیم ستمشاهی مبارزه می‌کرد، چه پس از انقلاب که در زمره نخستین اعضای بسیج بود و با آغاز جنگ تحمیلی از همان جا عازم جبهه‌های نبرد شد. رزمندگانی که در عملیات‌های نصر و بیت‌المقدس و کربلا حضور داشتند، هرگز خنده‌های دلنشین و مهربانی برادرانه آقارجب را فراموش نمی‌کنند؛ رأفتی که با اقتدار و شجاعتی بی‌نظیر گره خورده بود و به فراخور موقعیت‌ها، گاه با پای برهنه آرپی‌جی را به دوش می‌انداخت و تانک‌های دشمن را نشانه می‌رفت. گاهی هم با جراحات ناشی از قطع پا، خود را به گردان می‌رساند تا قوت قلب سایر رزمندگان باشد. رجبعلی محمدزاده، در طول دوران خدمتش از جنوب تا غرب و از غرب تا شرق را برای حفظ امنیت، وجب می‌کرد. از سال ۷۳ تا ۷۶ در نوار مرزی عراق بود و یک سال بعد راهی مرزهای شرقی خراسان شد. سپس به مقصد سیستان‌وبلوچستان حرکت کرد تا در رکاب شهیدشوشتری، برای ارتقای عدالت اجتماعی منطقه، اقتدار امنیت و حمایت قشر آسیب‌دیده، رسالت خود را به سرانجام برساند. فرماندهی سپاه سلمان آخرین مسئولیت شهید محمدزاده در دوران خدمتش بود و در ۲۶ مهر سال ۸۸ شانه به شانه شهیدشوشتری در میانه همایش سران و معتمدان عشایر و طوایف شیعه و سنی، بر اثر انفجار، به دست عوامل ریگی به شهادت رسید و خونش با خون بومیان اهل تسنن منطقه درآمیخت؛ همان وحدتی که بارها در تریبون‌های گوناگون از اعتقاد قلبی خود به آن سخن گفته بود. پیکر آقارجب پس از تشییع در شهرهای زاهدان، تهران، بجنورد، شیروان، فاروج و قوچان نهایتا در مشهد آرام گرفت. اما نیروهای گردان نصرا... که می‌خواستند پیکر فرمانده کنار سایر شهدای گردان در بجنورد قرار بگیرد، تابوت خون‌آلود شهید را که از صحنه شهادت باقی مانده بود، به‌طور نمادین تشییع و در گلزار شهدای بجنورد دفن کردند تا محلی برای رفع دلتنگی و نجواهای پنهانی ارادتمندان این شهید والامقام باشد.



روایت روز

پولی که خوردن ندارد



روزنامه نگار

سید محمدرضا هاشمی

حتما شما هم اخبار مربوط به سودهنگفتی را که بعضی‌ها ازطریق فروش vpn در روزهای اخیر به جیب زده‌اند، شنیده‌اید؛ تجارت سیاهی که بانیان آن از پول مردم ارتزاق می‌کنند؛ مردمی که از سر ناچاری و برای راه انداختن کارشان مجبورند vpn بخرند تا بتوانند با دسترسی به اینترنت، کار خود را انجام بدهند. خود من هفته قبل رفتم به یکی از موبایل‌فروشی‌های احمدآباد و ۱۳۰ هزار تومان برای یک vpn یک ماهه هزینه کردم.

vpn که هنوز یک هفته نشده مرا به مرز جنون رساند و وصل نشد و دوباره در همکاری با دوستان خود به یک وی‌پی‌ان دیگر با مبلغی گزاف‌تر مجهز شدم. از صبح هم پیام‌های زیادی از همکاران به دستم رسیده است که در جست‌وجوی راهی برای اتصال به اینترنت بوده‌اند.

راستش را بخواهید، ما خبرنگاران که رزقمان به اینترنت بدون محدودیت گره خورده است و مجبوریم با بررسی مداوم کانال‌های خبری به سوژه و کارمان برسیم، این روزها چندسالی پیر شده‌ایم. عده دیگری که همه زندگی خود را بر فروش آنلاین بنا کرده‌اند، هم حال ما را دارند، با این تفاوت که آن‌ها سرمایه‌شان در حالت راکد مانده و خریدوفروش‌شان متوقف شده است.

یکی از دوستانم که استاد زبان انگلیسی است، چند روز قبل زنگ زده بود و می‌گفت که زندگی‌اش را با کلاس‌های آنلاین پیش می‌برده است، اما حالا به‌دلیل محدودیت در دسترسی به اینترنت، حال‌وروز خوبی ندارد و نه او می‌تواند خرج زندگی را تامین کند نه زبان‌آموزانش به برنامه‌ریزی که داشته‌اند، می‌رسند.

خلاصه پای درددل هرکسی که به نوعی به اینترنت نیاز دارد بنشینید، حال‌وروزش همین است. کاش می‌شد فهمید که پایان این روزهای بی‌ارتباطی کی است.



عکس روز

توفیق زیارت در بازنشستگی

برای زنان و مردان بازنشسته از جای جای ایران فرصتی فراهم شده است تا به زیارت امام مهربانی‌ها بیایند. برخی از این افراد که برای نخستین بار توفیق زیارت پیدا کرده‌اند سر از پا نمی‌شناسند. طرح کرامت رضوی با هدف اعزام بازنشستگان و مستمری‌بگیران تامین اجتماعی به مشهد مقدس در حال برگزاری است و تا پایان سال ادامه دارد. در پی اجرای این طرح تا کنون حدود ۹ هزار بازنشسته تامین اجتماعی زائر امام رضا(ع) بوده‌اند.

عکس: حسین یاراحمدی | میزان

کارتون شهر



علیرضا پاکدل

رئیس اداره محیط زیست، سلامت و ایمنی خدمات شهر:

پراید آلاینده‌ترین خودرو در مشهد است

شوخی بی‌شوخی

آب را ول نکنیم



طنزپرداز

مهدی محمدی

وزارت نیرو اعلام کرده است که پاییز امسال با مشترکان پرمصرف آب، برخورد قاطع خواهد کرد.

ازآنجاکه دو کلمه قاطع و قطع هم‌خانواده یکدیگر هستند، احتمالا منظور این بوده است که انشعاب آب پرمصرف‌ها قطع خواهد شد. البته غیر از قطع کردن باید به فکر راه‌های دیگر کاهش مصرف آب نیز بود، به‌عنوان مثال ما فرهنگ‌سازی نکرده‌ایم. مثلا در کتاب «حسنی نگو یه دسته گل»، یکی از شخصیت‌های داستان به نام فلفلی می‌گوید: من و داداش و بابام و عموم، هفته‌ای دوبار می‌ریم حموم!

خودتان می‌دانید اگر چهار نفر هفته‌ای دوبار به حمام بروند، چه حجم وسیعی از منابع آبی کشورمان کم می‌شود، لذا باید این قسمت کتاب در چاپ‌های بعدی حذف شود یا بدین صورت تغییر کند که «فلفلی و داداش و باباش و عموش، ماهانه دوبار برَن حموم!»

همچنین ازآنجاکه بارها اعلام شده است برای به‌دست آوردن هر کیلو هندوانه ۲۰۰، ۳۰۰ لیتر از منابع آبی کشورمان استفاده می‌شود، باید خرید میوه‌هایی مثل آووکادو، آناناس و انبه را سرلوحه کارمان قرار دهیم تا به‌جای مصرف منابع آبی داخل کشور، منابع آبی خارج کشور مصرف شود.

درکنار این‌ها برای کاهش سرانه مصرف آب، لازم است به جزئیات هم دقت کنیم، مثلا اگر پدر خانواده خواست شلنگ را از توی حیاط بردارد تا با آن فرزندش را تربیت کند، ابتدا باید از خالی بودن شلنگ مطمئن شود و حتی اگر چند قطره آب هم بیشتر داخلش نبود، ابتدا آن را پای گل‌های باغچه بریزد و بعد شلنگ را بردارد و دنبال فرزند دلبندش کند.

البته مصرف زیاد آب فقط تقصیر مردم نیست، بلکه گاهی نهادهای دولتی هم در مصرف صحیح آن کوشا نیستند، مثلا همین صداوسیما به سریال‌هایش آن‌قدر آب می‌بندد که تمام منابع آبی زیرزمینی و همچنین روی زمین به خطر می‌افتد؛ هرچند این مصرف خیلی کمتر شده است؛ چون به تازگی دارند همان سریال‌های قبلی را پشت‌سرهم پخش می‌کنند.



جور واجور

خلاقیت زیر دوش حمام

آیا تابه‌حال برای شما هم پیش آمده است که زیر دوش حمام، ایده‌های خلاقانه به ذهنتان برسد یا به راه‌حل یکی از مشکل‌های روزمره‌تان برسید؟ دانشمندان از سال‌ها پیش درباره این پدیده که به «اثر حمام» معروف است، تحقیق می‌کنند. اکنون دو آزمایش جدید، علت این امر را تاحدودی آشکار کرده است که وظایف نسبتا سرگرم‌کننده مانند حمام کردن، می‌تواند به ما در ایجاد افکار خلاقانه در دنیای واقعی کمک کند.

برای مطالعه کامل این گزارش در سایت زومیت، کد روبه‌رو را اسکن کنید: